ویژه‌نامه هفتگی کودک روزنامه قدس
قدس
شماره ۲۸
پنجشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۹۶
۶ رمضان ۱۴۴۸ / اول ژوئن ۲۰۱۷

آفتاب دوزک

www.qudsonline.ir

روح خدا

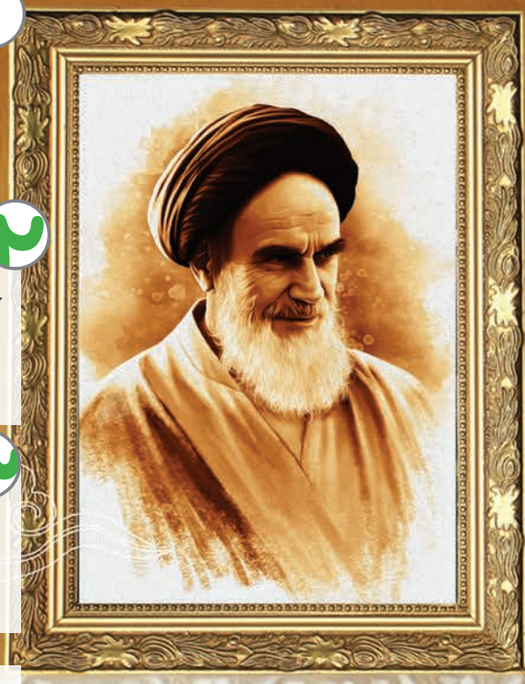

۱
ای باد خوشبوی بهاری
باز عطر باران را بیاور
من از جماران دور دورم
بوی جماران را بیاور

۲
بوی خوش آن حرف‌ها را
آن حرف‌های خوب و ساده
بوی کسی را که به مردم
لبخند و خوبی هدیه داده

۳
یک‌روز مانند کبوتر
از پیش ما تا آسمان رفت
خرداد شصت وهشت، آرام
پیش خدای مهربان رفت

۴
من خنده‌اش را دیده بودم
توی تمام عکس‌هایش
ده بیست سی تا بوس محکم
دیشب فرستادم برایش

۵
من خیلی او را دوست دارم
می‌دانم او روح خدا بود
با ریش پرپشت سفیدش
بابابزرگ بچه‌ها بود

شاعر: زهرا داوری
تصویرساز: فروغ بیگ‌زاده

هفته بعد در باغچه کفشدوزک چه‌خبر است؟ سنبله از باغبانی خیلی خوشش آمده است. او تصمیم گرفته یک گلدان گوجه‌فرنگی هم داشته باشد. با او همراهی کن تا صاحب گوجه‌فرنگی‌های خوشمزه شود.

آخ جون، باغبانی

نویسنده: حمیده زمانی
تصویرساز: سوده شیدا

یک گلدان پر از جوانه‌های ریحان

سنبله‌جوانه ریحان می کارد

سنبله با مامانش به خرید رفته بود. آن‌ها تازه به خانه رسیده‌اند. ساعت حدود هشت شب است. او هر روز از باغچه جیبی‌اش خبر می گیرد. بذرهای ریحان سبز شده‌اند. او منتظر است که آن‌ها تبدیل به جوانه شوند. سنبله وقتی وارد اتاقش شد، مستقیم سراغ باغچه جیبی‌اش رفت. با خوشحالی فریاد زد: کرم کوچولو بیا ببین بذرهای ریحان چه رشدی کرده‌اند! آن‌ها بزرگ شده‌اند. حالا دیگر می توانیم آن‌ها را در گلدان بکاریم. بگذار بروم گلدان بیاورم. کرم کوچولو گفت اما سنبله‌جان! الان دیروقت است، بگذار فردا صبح با انرژی جوانه‌ها را در گلدان می کاریم. تازه من یک کتاب باغبانی در کتابخانه پدرت پیدا کرده‌ام که مطمئنم توی کاشت بذرها و جوانه‌ها کمک‌مان می کند. سنبله که خودش هم خسته بود، سرش را خاراند و بعد از کمی مکث گفت: باشد. فردا یک‌روز خوب است و من بالاخره ریحان‌ها را در گلدان می کارم.

۱

صبح شده است. نور خورشید از پنجره وارد اتاق سنبله شده و همه‌جای اتاق او را پر از نور کرده است. کرم‌کوچولو از گرمای نور خورشید از خواب بیدار شد و بدنش را کمی پیچ‌وتاب داد. بعد سرش را بالا آورد و دید سنبله توی رختخوابش نیست. همین‌طور که چشم‌هایش را می‌مالید، یکهویی سنبله وارد اتاق شد و با خنده و پرانرژی گفت: سلام کرم‌کوچولو! بالاخره بیدار شدی؟ من وسایلی که فکر می‌کردم برای کاشتن ریحان‌ها لازم داریم را آماده کردم. تو برو و کتاب را بیاور. زود باش کرم‌کوچولو، من منتظرت هستم. کرم‌کوچولو که از این‌همه هیجان سنبله، انرژی گرفته بود، گفت: باشه، سنبله‌خانوم. بیا این هم کتاب!

۲

کرم‌کوچولو قسمت کاشت جوانه در گلدان را آورد و شروع کرد به خواندن: مواد لازم برای کاشتن جوانه: گلدان، سنگ‌ریزه، کود چندمنظوره، آب، بیلچه و از همه مهم‌تر جوانه‌های کوچک. خب سنبله‌خانم! فعلاً همین‌ها را آماده کن. سنبله گفت: فقط کود را نیاورده‌ام، مامان‌سنبله همان‌لحظه وارد اتاق شد و گفت: بفرمایید، این هم کود! سنبله از مامانش تشکر کرد و رو کرد به کرم‌کوچولو و گفت: خب حالا باید چه‌کار کنیم؟ کرم‌کوچولو نگاهی به کتاب انداخت و گفت: خب حالا باید سنگ‌ریزه‌ها را بریزی داخل گلدان، بعد با کمک بیلچه کمی کود روی سنگ‌ریزه‌ها بریز تا نصفه‌های گلدان پر شود. حالا نوبت گذاشتن جوانه‌ها در گلدان است. باز دوباره باید کود بریزی تا جوانه‌ها خوب در گلدان قرار بگیرند و دورتادورشان پر از کود باشد. حالا باید به آن‌ها کمی آب بدهی. این هم یک گلدان پر از ریحان! سنبله همین‌طور که داشت جوانه‌ها را می‌کاشت، از کرم‌کوچولو پرسید: چرا باید سنگ‌ریزه ته گلدان بریزیم؟ کرم‌کوچولو از روی کتاب خواند: سنگ‌ریزه‌ها باعث می‌شوند که گلدان خیلی آب جذب نکند. سنبله سرش را به علامت تأیید تکان داد و گفت: خب حالا باید گلدان را ببرم روی تراس تا آفتاب بگیرد. کرم‌کوچولو گفت: آفرین، آخرین مرحله‌اش این است که گلدان را باید در جایی بگذاری که نور خورشید بخورد و هرروز به آن آب بدهی تا آبش خشک نشود.

نویسنده: عظیمه حق گشایی
تصویرساز: عارفه حق گشایی

برای انجام این بازی به دو گروه سه‌نفره و یک‌نفر فرمانده و دوتا توپ و دوتا صندلی نیاز داریم. ابتدا دو مسیر مساوی و هم‌راستا انتخاب می‌کنیم و در انتهای هر مسیر یک صندلی قرار می‌دهیم و اعضای هر گروه، پشت خط شروع می‌ایستند و فرمانده دستور شروع بازی را می‌دهد. مسابقه با نفرات اول دو گروه آغاز می‌شود، به این شکل که هرنفر باید توپ را بین دو زانویش قرار داده و با زانوهایش توپ را نگه دارد و به حالت بپربپر مسیر را طی کند و صندلی را دور زده و خود را با همان بپربپر و توپ بین زانوها به خط شروع برساند و توپ را به نفر بعدی داده و نفرات بعدی هم باید توپ را بین دو غوزک پا نگه داشته و مسیر را طی کنند و صندلی را دور زده و به خط شروع برگردند و توپ را به نفرات بعدی داده و نفرات بعدی نیز باید در حین طی مسیر، توپ را به‌طور پیوسته از دست راست به دست چپ و از دست چپ به دست راست بدهند و مسیر را طی کرده و صندلی را دور زده و هرکدام‌که زودتر به خط شروع برگردند، گروهشان برنده است. فرمانده باید در کل بازی مراقب انجام صحیح حرکات باشد تا هیچ‌کس خطا نکند. در کل بازی هرکس توپش روی زمین بیفتد، باید دوباره به خط شروع برگردد و بازی را تکرار کند.

بریم سراغ یه بازی جذاب و دوست‌داشتنی

بپربپر، توپ رو ببر

به این سؤالات پاسخ دهید:

۱- آیا می‌توانید حرکات و حالات دیگری را با توپ طراحی کنید؟
۲- آیا می‌توانید حرکات و حالاتی را برای این بازی بدون توپ طراحی کنید؟
۳- آیا می‌توان این بازی را بدون فرمانده انجام داد؟
۴- آیا می‌توان این بازی را با گروه‌های بیشتری انجام داد؟

نویسنده: عظیمه حق‌گشایی
تصویرساز: عارفه حق‌گشایی

ماجراهای کله‌پوک و کله‌کوک

جامدادی قولون گولونی

کله‌پوک‌ها و کله‌کوک‌ها غول‌های بی‌آزاری هستند که در کنار هم توی شهر کوکی‌پوکی زندگی می‌کنند. آن‌ها خیلی شبیه ما هستند، اما دوتا شاخ کوچولو و یک دم دراز هم دارند. کله‌پوک‌ها و کله‌کوک‌ها خیلی شبیه‌هم هستند و به‌راحتی نمی‌توانید آن‌ها را از هم تشخیص دهید و فقط از روی کارهایشان می‌توانید بفهمید کدام‌یک کله‌پوک و کدام‌یک کله‌کوک هستند. برای مثال کافی است ماجراهای زیر را بخوانید تا با یکی از تفاوت‌های کله‌کوک‌ها و کله‌پوک‌ها آشنا شوید.

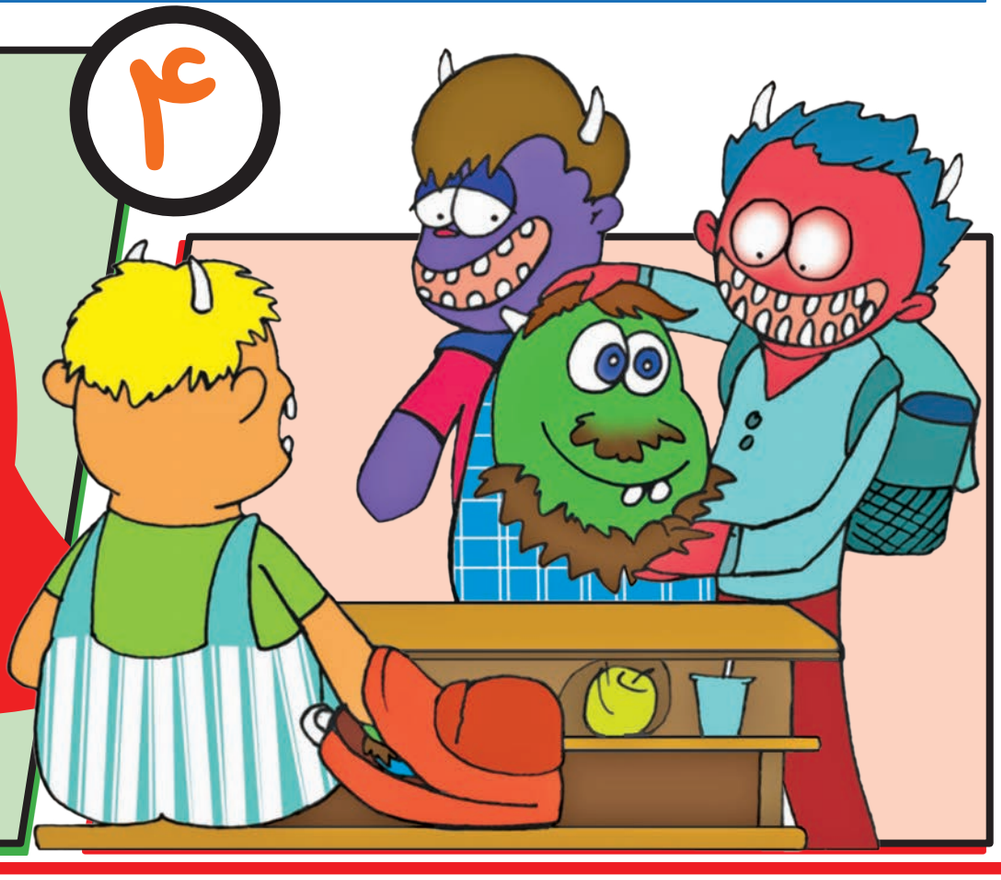

فردای آن‌شب و آن خواب‌های
کله‌پوک با جامدادی قولون گولونی‌اش
قبل از این که جامدادی قولون گولونی‌اش
تعجب سرجایش میخکوب شد. پوکی با یک
شد و همه بچه‌ها گفتند: وای! پوکی کیف قولون
را به‌هم نشان می‌دادند. پوکی با خوشحالی گفت: ا
هدیه خریده است. بچه‌ها گفتند: خوش‌به‌حالت پوک
برای ما هم کادو می‌آوردند. یکی از عکس قولون گولو
کیف پوکی. پوکی خیلی خوشحال بود، اما کله‌کوک از
نارنجی‌اش را به پوکی و کوکی نشان داد و گفت: من د
جامدادی نارنجی! خیلی قشنگه! پوکی پرسید: چرا جامد
قولون گولونی می‌خرند. کله‌کوک جواب داد: ولی من این
جامدادی قولون گولونی‌اش را به کسی نشان نداد. همه اح
کله‌پوک احساس خوبی نداشت. کیف پوکی خیلی ب
ناراحت بود. مطمئن بود دیگر بچه‌ها از دید
و همه فقط درباره کیف
کیف پوکی خیلی بز
عکس قولون گولون ر
عکس قولون گولون ر

کله‌پوک و کله‌کوک چندوقت بود که پول‌هایشان را جمع می‌کردند تا یک جامدادی بخرند. کله‌پوک دوست داشت برای خودش یک جامدادی قولون گولونی بخرد. قولون گولون یک شخصیت کارتونی زیبا و دوست‌داشتنی بود که همه کله‌کوک‌ها و کله‌پوک‌ها او را دوست داشتند. کله‌پوک دوست داشت روی جامدادی‌اش عکس قولون گولون داشته باشد. او فکر می‌کرد زیباترین جامدادی دنیا، جامدادی قولون گولونی است. البته آن‌روزها بیشتر کله‌پوک‌ها این‌طوری فکر می‌کردند. اما کله‌کوک می‌خواست برای خودش یک جامدادی نارنجی بخرد. او چندوقت پیش این جامدادی را توی فروشگاه دیده بود و چون جامدادی‌اش کوچک بود و جای کمی داشت، تصمیم گرفت جامدادی نارنجی را بخرد. کله‌کوک رنگ نارنجی را خیلی دوست داشت و موفق شد آن جامدادی را بخرد. کله‌کوک خیلی خوشحال بود. آن‌شب کله‌کوک جامدادی نارنجی‌اش را کنار خودش خواباند و حتی برای جامدادی‌اش قصه هم تعریف کرد.

۲

کله‌پوک هم توانست جامدادی قولون گولونی بخرد. کله‌پوک از خوشحالی تمامی راه را لی‌لی و گاهی هم بپرپر تا خانه آمد. گاهی دمش را به چپ و راست تکان می‌داد و گاهی هم از خوشحالی دمش را توی هوا می‌چرخاند. آن‌روز کله‌پوک احساس می‌کرد خوشبخت‌ترین کله‌پوک دنیاست. آن‌شب کله‌پوک تا صبح خواب‌های خوب و شیرینی دید. او خواب می‌دید که همه دوستانش او و جامدادی‌اش را به‌هم نشان می‌دهند و همه از او و جامدادی قولون گولونی‌اش صحبت می‌کنند و به‌به‌می‌گویند.

۳

آن‌شب کله‌پوک تا صبح خوابش نبرد. او غصه‌دارترین کله‌پوک دنیا بود. نمی‌دانست چه کار کند تا احساس خوبی پیدا کند. کله‌پوک جامدادی قولون گولونی را دوست نداشت. او این جامدادی را خریده بود چون دوستانش از لوازمی که عکس قولون گولون داشت، تعریف می‌کردند. ولی حالا کیف پوکی همه کارها را خراب کرده بود. کله‌پوک اصلاً نمی‌دانست چه جامدادی‌ای را دوست دارد. او نمی‌دانست دوست دارد جامدادی‌اش چه‌شکلی و چه‌رنگی باشد! آن‌شب حال کله‌پوک اصلاً خوب نبود. اما آن‌شب کله‌کوک خیلی خوشحال بود. او از داشتن جامدادی نارنجی‌اش لذت می‌برد. او جامدادی نارنجی‌اش را به مداد و پاک‌کن و تراشش معرفی کرد و از آن‌ها خواست تا همیشه در جای مخصوص خودشان توی جامدادی بنشینند، تا جامدادی نارنجی همیشه مرتب باشد. از خودکار و ماژیک‌ها هم خواست روی جامدادی نارنجی خط نکشند. آن‌شب بازهم کله‌کوک جامدادی نارنجی‌اش را کنار خودش، توی رختخواب خودش خواباند و برایش کلی قصه از مدرسه و دوستان مهربانش گفت. آن‌شب حال کله‌کوک خیلی خوب بود.

۵

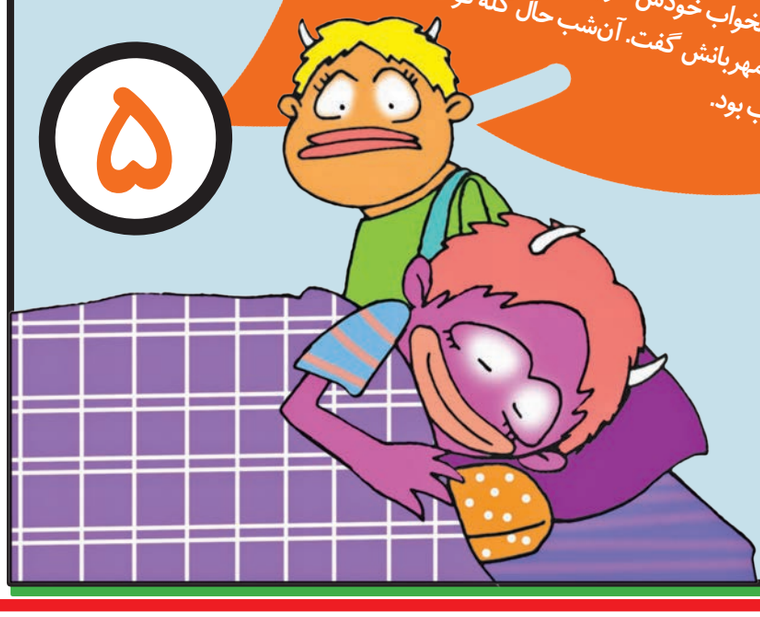

ی شیرین،
ش به مدرسه رفت، ولی
را از کیفش بیرون بیاورد، از
کیف قولون گولونی وارد کلاس
گولونی خریده! و پوکی و کیفش
این کیف قولون گولونی را عمویم برایم
ی! کاش از این کیف‌های قولون گولونی
ون تعریف می‌کرد و یکی هم از بزرگی
او هم خوشحال‌تر بود. کله‌کوک جامدادی
یروز این جامدادی را خریدم. کوکی گفت: یک
ادی قولون گولونی نخریدی؟ الان همه جامدادی
جامدادی را دوست داشتم. اما کله‌پوک
حساسات خوب کله‌پوک پرواز کردند و رفتند.
زرگ‌تر از جامدادی کله‌پوک بود و کله‌پوک
ن جامدادی قولون گولونی او ذوق نمی‌کنند
قولون گولونی پوکی حرف می‌زنند، چون
رگ‌تر از جامدادی کله‌پوک بود و
وی کیف پوکی خیلی بزرگ‌تر از
وی جامدادی کله‌پوک بود.

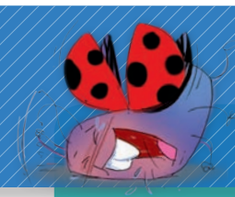

قصه حشره‌های مهربان

شیرین‌زبون

۱

زنبورعسل پیش پروانه زیبا رفت و برایش خبر برد که خاله‌عنکبوت به‌جای شکر توی کیکش نمک ریخته است. پروانه زیبا که از این خبر خیلی خوشش آمده بود، به زنبورعسل گفت: تو حشره شیرین‌زبونی هستی و حرف‌هات هم مثل عسل‌هات شیرینه. بعد پروانه زیبا پیش خاله‌عنکبوت رفت و گفت: خاله‌جون مهمون نمی‌خواهی؟ و با قهقهه ادامه داد که اومدم کیک شور بخورم.
خاله‌عنکبوت آهی کشید و گفت: پس زنبور خبرچین کار خودش رو کرد و برات خبر آورد. پروانه گفت: آره، زنبورعسل خیلی شیرین‌زبونه.
خاله‌عنکبوت که عصبانی شده بود، گفت: خب آره، زنبورعسل با شیرین‌زبونی برای من هم خبر آورد که تو خال صورتی نداری و خودت روی بالت خال صورتی نقاشی می‌کنی.

۲

صدای قهقهه پروانه قطع شد و با خودش زیرلب زمزمه کرد: زنبورعسل اصلاً هم شیرین‌زبون نیست. آن‌روز زنبورعسل خبر سوراخ بودن یازده جفت از جوراب‌های هزارپا را به عموکفشدوزک داد و بعد رفت پیش هزارپا و با خنده برای هزارپا تعریف کرد که دانه‌هایی که مورچه‌کوچولو زیر زمین انبار کرده بوده، همه سبز شده‌اند و جوانه داده‌اند و بعد زنبور درحالی‌که می‌رفت تا شهد گل جمع کند، یک‌کوزه کوچک دید و با خودش فکر کرد حتماً این کوزه ماجرای جالبی دارد و توی کوزه را نگاه کرد، اما نفهمید توی کوزه چیست، برای همین هم دستش را توی کوزه برد، اما دستش توی کوزه گیر کرد و هرکار کرد نتوانست دستش را از توی کوزه بیرون بیاورد. مورچه‌کوچولو از راه رسید و گفت: چرا دستت رو بدون اجازه بردی توی کوزه من؟

۳

زنبورعسل گفت: من فقط می‌خواستم بدونم که توی این کوزه چیه؟
مورچه‌کوچولو گفت: خب به این می‌گن فضولی.
زنبورعسل زد زیر گریه، مورچه‌کوچولو گفت: گریه نکن! درسته کار اشتباهی انجام دادی، ولی الان کمکت می‌کنم تا دستت رو از توی کوزه دربیاری. زنبورعسل گفت: برای این گریه می‌کنم که وقتی حشرات این ماجرا رو بشنوند، همه من رو مسخره می‌کنن. مورچه‌کوچولو گفت: ولی حشرات دیگه که این ماجرا رو ندیدن! زنبورعسل گفت: خب تو که دیدی و براشون تعریف می‌کنی! مورچه‌کوچولو گفت: نه! من این ماجرا رو برای هیچ‌کس تعریف نمی‌کنم، چون کسی از این خبر خوشش نمیاد. همه می‌دونن که اگه من این خبر رو برای اون‌ها ببرم، حتماً خبر کارها و اشتباهات اون‌ها رو هم برای دیگران می‌برم. زنبورعسل گفت: حالا می‌فهمم چقدر خبرچینی کار زشتیه. ممنون مورچه‌کوچولو که این ماجرا رو برای دیگران تعریف نمی‌کنی، من هم دیگه هیچ‌وقت خبرچینی نمی‌کنم، قول می‌دم.

نویسنده: الهام صالح

خوانش کتاب «پنهان در درون»

چیزهایی که نمی‌دانیم...

کتاب «پنهان در درون» درباره چیزهایی است که ما نمی‌بینیم؛ مثلاً جانورانی که داخل یک درخت زندگی می‌کنند، یا درون یک قطره شبنم و حتی زیر تپه کوچک خاک. در این کتاب با موجوداتی آشنا می‌شویم که داخل تخم رشد می‌کنند، مثل ماهی خارپشت و حتی جوجه. همین‌طور می‌توانیم بچه گربه‌های داخلِ شکم مادر گربه‌ها را ببینیم. «پنهان در درون» چیزهای جدیدی به ما یاد می‌دهد که قبلاً نمی‌دانستیم.

۱ حشره‌جَهَنده

مرغ فاخته، اسم یک پرنده است، اما آیا مرغ فاخته تُف می‌کند؟ مردم یک روستا این‌طور فکر می‌کنند، اما اشتباه است. حباب‌های کف‌مانند روی برگ‌ها و ساقه‌های درختان و گل‌ها از یک موجود دیگر است: «جانوری که حباب‌ها را تف کرده، اصلاً پرنده نیست، بلکه یک بچه‌حشره جَهَنده است.»
خب، شاید بخواهی بدانی این حشره چیست: «این بچه‌حشره که خیلی شبیه ملخ است، شیره گیاهان را می‌مکد. مقداری از شیره گیاه را می‌خورد و بقیه را به‌صورت حباب پس می‌دهد.» خب، ممکن است این حشره را پرنده‌ها ببینند. برای این هم راه‌حلی هست: «او داخل این حباب‌ها مخفی می‌شود تا از چشم پرندگان دور بماند و خطری تهدیدش نکند.»

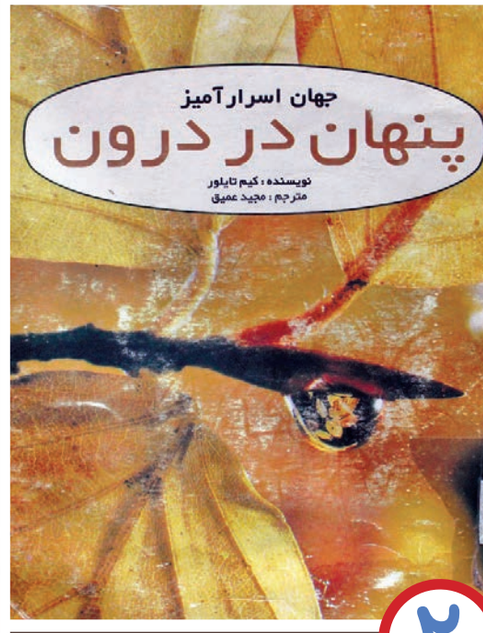

۲ کندوی زنبورعسل

شاید تا حالا کندوی زنبورها را دیده باشی، شاید هم نه. زنبورها این کندوها را در زیر زمین، روی درخت‌ها و حتی در سقف خانه‌ها می‌سازند، اما کندوها چطوری ساخته می‌شوند: «آن‌ها به‌کمک آرواره‌هایشان تکه‌چوب‌هایی از درختان خشکیده را می‌جوند و به‌شکل خمیر درمی‌آورند تا از این طریق لانه‌هایی کاغذی درست کنند.» در این کندوها، زنبورها و نوزادهایشان زندگی می‌کنند. تغذیه آن‌ها از حشرات است: «آن‌ها با حشراتی که شکار می‌کنند و آن‌ها را می‌جوند، نوزادانشان را تغذیه می‌کنند. در این اتاقک‌ها نوزادان هنوز در مرحله شفیرگی هستند. بعضی از آن‌ها هم مرحله شفیرگی را پشت‌سر گذاشته و به زنبور کامل تبدیل شده‌اند.»

۳ تخمِ ماهی خارپشت

حالا درباره تخم‌ها حرف بزنیم. اول درباره تخم سوسک زره‌دار صحبت کنیم: «هر تخم سرپوشی دارد که نوزاد سوسک از راه این سرپوش خارج می‌شود. چشم‌های قرمزرنگ نوزادان از پشت پوسته تخم پیداست.» ماهی خارپشت هم تخم می‌گذارد. این تخم‌ها شفاف هستند: «نوزادان دوره رشدشان را درون تخم سپری می‌کنند. چشم‌های این نوزادان بزرگ و سیاه‌رنگ است. حباب‌هایی که می‌بینید، مواد چربی هستند که بچه‌ماهی‌ها با خوردن آن‌ها رشد می‌کنند.»
حرف آخر هم درباره جوجه‌ای که نزدیک تولدش است: «فضای داخل تخم برای این جوجه دیگر خیلی کوچک شده است. جوجه برای بیرون آمدن از تخم، باید با نوکش پوسته آن را بشکند.»

۴ گربه و بچه‌هایش

در بخش آخر هم به‌سراغ یک گربه می‌رویم که حامله است. با کمک یک اشعه می‌توان گربه‌های داخل شکم این گربه را دید. اسم این اشعه، ایکس است: «اشعه ایکس شبیه نور است؛ با این تفاوت که خیلی راحت به درون بدن نفوذ می‌کند، اما نمی‌تواند از استخوان‌ها عبور کند.»
و در شکل این‌ها را می‌بینیم: «شما می‌توانید استخوان‌های چند بچه گربه را درون بدنِ مادرشان ببینید، حتی می‌توانید تعدادشان را بشمارید. هرکدام از آن‌ها دارای یک جمجمه، استخوان‌های دنده و پا هستند.» مدت‌زمان کمی باقی مانده تا بچه‌های این گربه به دنیا بیایند.

پنهان در درون/نویسنده: کیم تایلور
مترجم: مجید عمیق/نشر ریحان/۲۴ ص: مصور

مدیر مسئول: ایمان شمسایی
دبیر ویژه‌نامه: سید نوید برکچیان
امور اجرایی: مرتضی جلالی
گرافیک: مرتضی حاجی‌فرج

آخر جون عکس

شوخی ملخ با قورباغه

عکس‌ها ما را به دنیاهای جدید می‌برند؛ مکان‌هایی که شاید در زندگی نتوانیم به آن‌ها سر بزنیم، یا مناظری که نتوانیم ببینیم. شوخی ملخ با قورباغه، یکی از همین صحنه‌هاست.

این ملخ با قورباغه درختی، شوخی دارد.

یک کاسکو. این پرندگان می‌توانند حرف زدن را یاد بگیرند.

این میمون‌ها درحال شناکردن در آب گرم هستند.

حتما این منظره را زیاد دیده‌ای. یک یا چند گنجشک که روی دیوار، یا شاخه‌های درخت‌ها نشسته‌اند.

یک عکس سه‌نفره از خانواده گوسفند.

آقای خرس به هر زحمتی که شده، ماهی شکار کرده.

اسب‌ها می‌توانند در کنار انسان‌ها زندگی کنند، اما به اسب‌هایی که در دشت‌ها زندگی می‌کنند، اسب وحشی می‌گویند.